

## بررسی نگرش «زبانی - فرهنگی»

### به دین در الاهیات پُست‌لیبرال

صفدر تبار صفر\*

#### چکیده

پژوهش حاضر به تبیین و نقد یکی از دیدگاه‌های غیرواقع‌گرایانه و بسیار تازه در زمینه ماهیت گزاره‌های دینی می‌پردازد. «الاهیات پُست‌لیبرال» رویکرد الاهیاتی جدیدی است که با هدف ایجاد وحدت‌گرایی دینی و توجیه معرفتی پلورالیسم دینی ظهور یافته است. پرسش اصلی این است که الاهیات پُست‌لیبرال چه تحلیلی در قبال ماهیت گزاره‌های دینی ارائه می‌کند و چگونه این تحلیل را در جهت وحدت‌گرایی و پلورالیسم دینی به کار می‌گیرد؟ نویسنده ابتدا کوشیده است، با تمرکز بر دیدگاه‌های جُرج لیندبک - مهم‌ترین شخصیت این‌گرایش الاهیاتی - به تبیین نگرش غیرواقع‌گرایانه زبانی - فرهنگی پُست‌لیبرال و نقش آن در وحدت‌گرایی بپردازد، سپس، با رویکرد تحلیلی به بررسی و نقد این شیوه جدید پرداخته است. کلیدواژه‌ها: نگرش زبانی - فرهنگی، الاهیات، پُست‌لیبرال، وحدت‌گرایی، لیندبک، ناواقع‌گرایی، ویتگنشتاین.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

\* دانش‌آموخته حوزه علمیه و دانشجوی دکتری کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی»

## مقدمه

مؤمنان به ادیان خاص، به‌ویژه ادیان دارای متون مقدس، به گزاره‌های دینی پذیرفته‌شده پایبند بود، همواره در برابر این گزاره‌ها سر تسلیم فرود می‌آوردند. مؤمنان معتقدند که پیروی از گزاره‌های دینی، وظیفه‌ای دینی، شمرده می‌شود. یکی از مباحثی که امروزه در «فلسفه دین» و «کلام جدید» معاصر به آن توجه عمیقی شده، ماهیت گزاره‌های دینی است. فیلسوفان دین و متکلمان، به این مسائل پرداخته‌اند: ماهیت گزاره‌های دینی چیست؟ چه رابطه‌ای بین گزاره‌های دینی و واقعیت عینی وجود دارد؟ آیا گزاره‌های دینی به خودی خود معرفتی درباره جهان خارج به دست می‌دهند؟ این گزاره‌ها چه نقشی در حیات دینی مؤمنان دارند؟ در پاسخ به این پرسش‌ها دیدگاه‌های گوناگونی به وجود آمد. برخی با نگرش معرفتی - گزاره‌ای، گزاره‌های دینی را معرفت‌بخش دانسته و آنها را حکایت‌گر محکمی عینی قلمداد کرده‌اند. برخی نیز گزاره‌های دینی را نمود تجربه‌های درونی و دینی انسان‌ها شمرده و ماهیت این گزاره‌ها را تجربی‌نمادین دانسته‌اند. برخی نیز از اساس، معرفت‌بخشی را از ماهیت گزاره‌های دینی بیرون دانسته و بر مبنای ناواقع‌گرایی، به نقش کاربردی آنها را توجه کرده‌اند.

یکی از شاخه‌های الاهیاتی که در دوران معاصر، یعنی پست‌مدرن شکل گرفت، الاهیات پست‌لیبرال<sup>۱</sup> است که تنها، سه دهه از شکل‌گیری رسمی آن می‌گذرد. در طول این سه دهه، شخصیت‌های مختلفی به تبیین و حمایت از این رویکرد پرداختند؛ ولی مهم‌ترین شخصیت تأثیرگذار در این اندیشه را می‌توان جورج لیندبک معرفی کرد؛ کسی که کتاب او، ماهیت آموزه،<sup>۲</sup> بهترین منبع پژوهش در اندیشه پست‌لیبرال به شمار می‌آید.<sup>۳</sup> گرایش‌های پست‌لیبرال حدوداً از سال ۱۹۹۰م جزو برنامه‌های درسی رشته الاهیات در شمال آمریکا و همچنین، انگلستان قرار گرفت.<sup>۴</sup>

وحدت‌گرایی کلیسایی را می‌توان مهم‌ترین دغدغه الاهیاتی لیندبک به شمار آورد. وی بسیار کوشید تا مبانی فلسفی و الاهیاتی وحدت‌گرایی را تبیین کند.

الاهیات پست‌لیبرال تلاش می‌کند با آرایه شیوه‌ای متمایز از رویکردهای گذشته، یعنی شیوه زبانی - فرهنگی، بر دغدغه‌های آموزه‌ای (به‌ویژه الاهیاتی) جریان پست‌مدرن چیره شود. پست‌لیبرالیسم، ساختاری است که تلاش کرده تا رویکردی متمایز با شیوه‌های اصلی الاهیات مسیحی ارائه کند. این مکتب به گونه‌ای نظام‌مند با برداشتها و شیوه‌های مشخص الاهیات دانشگاهی، معروف به «لیبرال»، «مدرنیست» یا «اصلاح‌طلب» مخالفت می‌کند.<sup>۵</sup>

رویکردی که لیندبک برای حل مشکلات آموزه‌ای و الاهیاتی برگزیده، تحت تأثیر بحران‌های اجتماعی است که براساس وجود کثرت‌گرایی و تنوع عمیق در الاهیات، پدید آمده است. به اعتقاد او، برای تبیین ماهیت ادیان و آموزه باید مبانی‌ای اتخاذ شود که با وجود پذیرش واقعی پلورالیسم و تنوع الاهیاتی، به وحدت و انسجام آموزه‌ای و اجتماعی، خدشه‌ای وارد نشود.

مشابه دیدگاه زبانی - فرهنگی درباره دین را می‌توان در آثار فیلسوفانی همچون وینگشتاین و جامعه‌شناسانی مانند کلیفورد گیرتز مشاهده کرد؛ ولی تبیین این رویکرد در ساختار جدید، به ویژه به کارگیری آن برای رسیدن به اهداف وحدت‌گرایانه را می‌توان ابتکار مهم الاهیات پست‌لیبرال دانست.

به اعتقاد نگارنده، لیندبک در تبیین ماهیت گزاره‌های دینی و تلاش برای تحقق وحدت‌گرایی کلیسایی و پلورالیسم دینی تلاش‌های بدیعی را انجام داده است؛ ولی اندیشه‌های وی از اشکالات عمیقی رنج می‌برد و توجه به این اشکالات، متفکران پست‌لیبرال را بر آن خواهد داشت تا به دنبال مبانی و تبیین‌های جدیدی برای وحدت‌گرایی باشند. این مقاله بر آن است تا پس از تبیین تفصیلی نگرش ناواقع‌گرایانه زبانی - فرهنگی از منظر پست‌لیبرال، به تحلیل و بررسی این نگرش بپردازد.

### شاخص‌ترین نظریه‌های الاهیاتی رایج در زمینه دین و آموزه

لیندبک مهم‌ترین دیدگاه‌ها در زمینه ماهیت دین و آموزه را به سه دسته کلی تقسیم می‌کند؛ دیدگاه سنتی - معرفتی - گزاره‌ای<sup>۶</sup>، دیدگاه مدرن تجربی - بیانی<sup>۷</sup> و دیدگاه پسامدرن زبانی - فرهنگی. وی رویکرد مورد نظر خود (زبانی - فرهنگی) را شیوه سومی در الاهیات مطرح می‌کند. در این بخش، ابتدا نگاهی اجمالی خواهیم داشت به این سه رویکرد شاخص و پس از ارائه تبیین مختصری از آنها به تبیین تفصیلی رویکرد زبانی - فرهنگی خواهیم پرداخت.

#### رویکرد معرفتی - گزاره‌ای

این دیدگاه بیشتر بر ابعاد معرفتی دین تأکید می‌کند. براساس این نظریه، نقش آموزه‌های دینی، همان گزاره‌های حاوی اطلاعات یا ادعاهای حقیقی مربوط به واقعیت‌های عینی است.<sup>۸</sup>

#### رویکرد تجربی - بیانی

در این رویکرد، آموزه‌ها نمادهایی از احساس و نگرش‌های درونی یا گرایش‌های وجودی‌اند، که نه حاوی اطلاعاتی هستند و نه استدلالی‌اند. این دیدگاه مورد پذیرش الاهیات لیبرال است که تحت تأثیر تحولاتی که در اروپای قاره‌ای رخ داد، با شلایر مآخر<sup>۹</sup> آغاز شده است.<sup>۱۰</sup> در واقع، این نگرش که ابتکار مهم الاهیاتی قرن ۱۹م قلمداد می‌شود، برای توجیه کثرت‌گرایی دینی و تحولات گسترده در عرصه دین و الاهیات پا به عرصه گذاشت. شلایر مآخر با ارجاع ثبات دین به تجربه‌های مشترک همه انسان‌ها، تغییرات و اختلافات معرفتی و آموزه‌ای را بر تفاسیر و گزاره‌های حاکی از آن تجربه‌ها مبتنی کرد.

#### رویکرد زبانی فرهنگی

مهم‌ترین دغدغه این رویکرد این است تبیینی از ماهیت دین و آموزه ارائه دهد که براساس آن

بتوان تلفیق ثبات و تغییرپذیری در مسائل مربوط به ایمان را آسان‌تر فهمید.<sup>۱۱</sup> لیندبک مدعی است دیدگاهی را ارائه می‌کند که براساس آن می‌توان به توافق‌های آموزه‌های رسید؛ خواه مقولات آن ثابت باشند، خواه متغیر. الاهیات پست‌لیبرال براساس اهداف وحدت‌گرایانه، به دنبال آشتی دادن آموزه‌های ناسازگار است؛ یعنی چگونه می‌توان معیاری کلی را برای ماهیت آموزه‌ها تعریف کرد که با وجود تغییرات و دگرگونی‌ها، به وحدت آموزه‌ها خدشه‌ای وارد نشود. لیندبک نه رویکرد معرفتی - سنتی را برای تأمین چنین هدفی شایسته می‌داند و نه رویکرد تجربه‌گرایی مدرن را. به اعتقاد او، مدل زبانی - فرهنگی که در الاهیات پست‌مدرن پدید آمده است، می‌تواند معیار جامعی را برای تأمین این اهداف، ارائه کند.

### دین به منزله نظام‌های تفسیری،<sup>۱۲</sup> زبان و فرهنگ

رویکرد زبانی و فرهنگی به دین، از مهم‌ترین پایه‌های رویکرد لیندبک شمرده می‌شود. برداشت رویکرد سنتی و گزاره‌ای از ادیان و آموزه‌های دینی به‌منزله گزاره‌های حقیقی است که بیان‌گر واقعیت‌های خارجی‌اند؛ برداشت رویکرد تجربی - بیانی لیبرال از ادیان و آموزه‌های دینی نیز به‌منزله نمادهایی است که بیان‌گر احساسات، نگرش‌ها و تجربه‌های درونی‌اند؛ ولی در رویکرد فرهنگی - زبانی، ادیان نه گزاره‌های حاکی از واقعیت‌اند و نه نمادهای تجربی؛ بلکه همانند زبان یا فرهنگ، کل زندگی و رفتار اجتماعی انسان‌ها را آموزش می‌دهند؛ یعنی بستری را فراهم می‌کنند که تحت تأثیر آن، شیوه زندگی، رفتار، عبادت، تجربه، نگرش و همه ابعاد وجودی انسان، به‌صورت طبیعی شکل می‌گیرد.

در این رویکرد، ادیان نظام‌های تفسیری جامعی‌اند که معمولاً در اسطوره‌ها یا روایات<sup>۱۳</sup> ظاهر شده‌اند. ادیان، سازنده تجربه و درک انسان از خود و جهان‌اند. دین می‌تواند در شیوه‌های متفاوتی به شکل نگرش، احساس و رفتار افراد و گروه‌ها ظاهر شود؛ به عبارت دیگر، یک دین می‌تواند در ادامه بر شیوه تجربه مردم از خود و جهان تأثیر وسیعی بگذارد؛ حتی اگر آن دین، صراحتاً مورد پیروی قرار نگیرد.<sup>۱۴</sup>

لیندبک رویکردی را که در خصوص دین اتخاذ می‌کند، صراحتاً «زبانی - فرهنگی» می‌نامد. این نگرش مدعی است که ادیان و آموزه‌های دینی، نظام یا رسانه فرهنگی جامعی‌اند که همانند یک زبان، شرط لازم برای تجربه کردن و اندیشیدن در کل زندگی انسانی‌اند. انسان به واسطه زبان است که یاد می‌گیرد چگونه احساس کند، کاری انجام دهد یا بیاندیشد. فرهنگ نیز برای لیندبک بسیار مهم است. فرهنگ چیزی است که مردم به وسیله آن، معرفت خود را از زندگی منتقل کرده و نگرش‌های خود را درباره آن بیان می‌کنند؛ دین نیز چنین است.

به بیان دقیق‌تر، لیندبک دین را نوعی ساختار یا رسانه زبانی - فرهنگی می‌داند که به کل زندگی و اندیشه انسان شکل می‌دهد.

اصولاً دین نمی‌تواند نظامی از باورهای مربوط به «حقیقت» و «خیر» باشد - البته می‌تواند شامل اینها هم باشد-، یا اینکه نمادگان بیان‌گر نگرش‌ها، احساسات، یا تمایلات بنیادین باشد - البته این امور نیز به وجود خواهند آمد-؛ بلکه دین همانند گویش<sup>۱۵</sup> خاصی است که توصیف واقعیت‌ها، ساختار باورها و تجربه نگرش‌ها، احساسات و گرایش‌های درونی را ممکن می‌سازد. دین، همانند یک فرهنگ یا زبان، پدیده‌ای همگانی است که به ذهنیت‌های افراد شکل می‌دهد؛ نه آنکه تجسم آن ذهنیات باشد.<sup>۱۶</sup>

آموزه‌ها در ساختار لیدنبک، در بهترین برداشت، همانند قواعد، سخنان درجه دوم‌اند که هدایت‌کننده رفتارند. او مدعی است که مقولات زبان‌شناختی و ادبیات، شرایط لازم برای معرفت و نیز تجربه‌اند. دین یک پدیده همگانی است که ذهنیت‌های افراد را شکل می‌دهد؛ نه آنکه اساساً ذهنیت آنها را اظهار کند. رسالت بُعد زبان‌شناختی، آن است که توصیف واقعیت‌ها و ساختار باورها را ممکن می‌سازد؛ نه آنکه دفتر راهنمایی برای آن باورها باشد.<sup>۱۷</sup>

لیدنبک تحت تأثیر نگرش‌های زبانی ویتگنشتاین، دین را متشکل از واژگانی از نمادها و منطق و دستور زبان می‌داند. همچنان که یک زبان (یا به تعبیر ویتگنشتاین، «بازی زبانی»)، با شکلی از زندگی متناسب شده و همان‌گونه که یک فرهنگ، هم ابعاد معرفتی و هم رفتاری دارد، سنت دینی نیز چنین است. آموزه‌های دینی، داستان‌ها یا اسطوره‌های درباره جهان، و دستورهای اخلاقی، با مراسم عبادی، گرایش‌ها یا تجربه‌های ایجادشده و افعال مورد توصیه، کاملاً مرتبط‌اند.

بر اساس الاهیات پست‌لیبرال - برخلاف نگرش‌های تجربی لیبرال - ادیان موجب پیدایش تجربه‌هایی می‌شوند و چون این تأثیر متقابل است، تجربه‌های ناآشنا با یک دین خاص نیز می‌توانند عمیقاً آن دین را تحت تأثیر قرار دهند.<sup>۱۸</sup>

تجربه‌های بشری به وسیله شکل‌های زبانی - فرهنگی پدید آمده‌اند و تا اندازه‌ای توسط آنها ایجاد شده‌اند. اندیشه‌های بی‌شماری وجود دارند که ما نمی‌توانیم آنها را بفهمیم؛ گرایش‌هایی وجود دارند که نمی‌توانیم از آنها برخوردار باشیم و واقعیت‌هایی هستند که نمی‌توانیم آنها را درک کنیم، مگر آنکه شیوه نظام‌های مناسب نمادین را یاد بگیریم. ما نمی‌توانیم بدون زبان (از یک نوعی)، توانایی‌های بشری خود را برای اندیشه، فعل و احساس متحقق کنیم. همچنین دینی شدن، مستلزم توانا شدن در زبان و نظام نمادین یک دین خاص است. مسیحی شدن، مستلزم یادگیری تاریخ بنی‌اسرائیل و عیسی علیه السلام است؛ به اندازه‌ای که برای تفسیر و تجربه خود و جهان در شرایط آنها کافی باشد. از همه مهمتر، دین یک امر بیرونی است که به خود و جهان شکل می‌دهد؛ نه آنکه بیان‌گر تجربه مقدم بر دین باشد.<sup>۱۹</sup>

زبان، شرط تحقق تجربه دینی است؛ تجربه امکان ندارد، مگر آنکه به گونه‌ای نمادین شود. منشأ همه نظام‌های نمادین، روابط میان فردی و کنش و واکنش‌های اجتماعی است.<sup>۲۰</sup>

با توجه به این تقریر، یکی از عمده‌ترین تفاوت‌های میان رویکرد فرهنگی - زبانی و رویکرد تجربی - بیانی این است که در رویکرد فرهنگی - زبانی، به جای آنکه آموزه‌های دینی از تجربه درونی ناشی شوند، در عوض، این تجربه‌های درونی‌اند که از آموزه‌های دین ناشی می‌شوند.<sup>۲۱</sup>

در برابر رویکرد سنتی - گزاره‌ای، دیدگاه پست‌لیبرال معتقد است یک نظام جامع یا تاریخ، اساساً مجموعه‌ای از گزاره‌ها نیست که باید بدان اعتقاد پیدا کرد؛ بلکه رسانه‌ای است که انسان در آن عمل می‌کند و مجموعه‌ای از مهارت‌هایی است که انسان در پیشبرد زندگی آن را به کار می‌گیرد. به اعتقاد لیندبک، با وجودی که ادعاهای حقیقی دین، غالباً بیشترین اهمیت را برای دین دارند، ولی با این حال، واژگان و ترکیب مفهومی یا درونی‌اند که انواع ادعاهای حقیقی دین را تعیین می‌کنند. بُعد معرفتی، با اینکه مهم است، ولی بُعد اصلی نیست. اساساً نمی‌توان دین را در یک شیوه معرفت‌گرا یا اراده‌گرا، موضوعی تلقی کنیم که از روی انتخاب آگاهانه بدان باور پیدا کرده باشیم، یا اینکه صریحاً از گزاره‌ها یا دستورهای خاص آن پیروی کنیم؛ بلکه دینی شدن به معنای درونی کردن مجموعه‌ای از مهارت‌ها با تمرین و تعلیم است. انسان می‌آموزد که در مطابقت با یک سنت دینی چگونه احساس کند؛ کاری انجام دهد و بیاندیشد. معرفت اصلی، معرفتی درباره دین نیست، یا اینکه دین چنین و چنان را می‌آموزد؛ بلکه معرفت اصلی این است که چگونه در چنین یا چنان شیوه، دینی باشیم.<sup>۲۲</sup>

درواقع، از طریق همین ابعاد است که الگوهای اساسی دین درونی شده، به نمایش گذاشته شده و انتقال داده می‌شود. اعلامیه انجیل ممکن است که پیش از هر چیز، بیان تاریخ باشد؛ ولی تا جایی قابلیت و معنا کسب می‌کند که به صورت هیئت کلی زندگی و رفتار اجتماعی ظاهر شود. مهارت درونی‌شده (مهارت شخص قدیس)، این توانایی را دارد که به نحو شهودی، بین واقعیت‌های معتبر از غیرمعتبر و مؤثر از غیرمؤثر تمییز دهد. این نوع از معرفت، غیر از معرفت نظری است که بر اساس آن، الهی‌دان قواعدی را که قابل دسترس برای همگان باشد، برای تمییز بین خوب از بد، و درست از غلط به کار گیرد.<sup>۲۳</sup>

تبیین لیندبک مبتنی است بر این نکته که اصل دین - همانند زبان یا فرهنگ - صرفاً ابزاری برای شکل دادن به شیوه زندگی و تفکر انسان‌هاست. زبان یا دستور زبان، هیچ اطلاعات خاصی درباره واقع نمی‌دهد؛ بلکه تنها این امکان را به انسان می‌دهد که بتواند واقعیت‌ها را توصیف و احساسات را تجربه کند. همان‌گونه انسان بدون علم به دستور زبان و قواعد آن نمی‌تواند سخنی بگوید یا اندیشه‌ای را درک کند دینی شدن نیز بدون برخورداری از ابزار دین امکان ندارد. در نتیجه، تغییر و تحول در باور دینی، محصول داده‌های متفاوت دین و یا تجربه‌های متفاوت دینی نیست؛ بلکه محصول کنش و واکنش زبان یا نظام فرهنگی با شرایط متفاوت است.

تغییر یا نوآوری دینی، نتیجه کنش و واکنش یک نظام زبانی - فرهنگی با شرایط متغیر

است؛ نه به واسطه تجربه‌های جدید. تغییر یافتن، از بین رفتن یا جای‌گزین شدن سنت‌های دینی، به دلیل ترقی شیوه‌های جدید یا متفاوت از احساس مربوط به خود، جهان یا خدا نیست؛ بلکه به سبب آن است که یک نظام تفسیری دینی (متجلی در رفتار و باور دینی)، ناپهنجاری‌هایی را در کاربرد آن سنت دینی در بسترهای جدید به وجود آورده است. تجربه‌های دینی، به معنای احساسات، گرایش‌ها یا عواطف، نتیجه طرح‌های مفهومی جدیدند؛ نه آنکه سرچشمه آنها باشند.<sup>۲۴</sup>

### رویکرد زبانی - فرهنگی و نفی هسته مشترک میان تجربه‌های دینی

لیندبک پس از تبیین نگرش زبانی خود به دین، یکی از مهم‌ترین مبانی رویکرد تجربی لیبرالیسم (اعتقاد به وجود هسته مشترک میان همه ادیان) را نقد می‌کند؛ به اعتقاد او، هیچ هسته مشترک تجربی نمی‌تواند باشد؛ چون تجربه‌هایی که ادیان شکل می‌دهند و موجب می‌شوند، به همان اندازه متفاوت‌اند که نظام‌های تفسیری آنها متفاوت‌اند. طرفداران ادیان گوناگون، تجربه مشترک با یکدیگر ندارند.

ترحم بودایی و عشق مسیحی، تغییرات گوناگونی از یک آگاهی، احساس، نگرش یا گرایش بشری واحد (به نحو بنیادین) نیستند؛ بلکه اساساً شیوه‌های متمایزی از تجربه‌اند. احساس‌های درونی افراد، عنصرهایی هستند که در قلمرو گسترده‌ای از تجربه‌های مربوط به جهان، خود و خدا شکل می‌گیرند. این احساس‌ها بر مقوله‌های متفاوت (مانند مقوله‌های دینی و غیردینی)، و گونه‌های مختلف رفتار (مانند ریاضت‌های یوگا یا نماز متفکرانه) استوارند.<sup>۲۵</sup>

لیندبک در دفاع از دیدگاه خود، آن را فاقد مشکلات لیبرال‌ها دانسته و مدعی است که در رویکرد ما نیازی نیست تا دین را همانند اموری همگانی توصیف کنیم که از اعماق درون افراد ناشی و به نحو گوناگونی در ایمان‌های خاص، عینی شده باشد؛ بلکه دست‌کم دین را می‌توان نامی برای یک مجموعه متفاوتی از نظام‌های زبانی - فرهنگی انگاشت که به‌طور متفاوت، گرایش‌ها، نگرش‌ها و آگاهی‌های عمیق ما را پدید می‌آورند. ادیان به منزله اصطلاحاتی‌اند برای پرداختن به مسائل اساسی درباره زندگی و مرگ، درستی و نادرستی، بی‌نظمی و نظم و معنا و بی‌معنایی.<sup>۲۶</sup> نامعقول است که ادیان را واقعیت‌های گوناگونی از تجربه بنیادین واحد بدانیم؛ برعکس، به نظر می‌رسد، ادیان متفاوت در بیشتر موارد موجب پیدایش تجربه‌هایی می‌شوند که تفاوت‌های عمیق بنیادین دارند.<sup>۲۷</sup>

### نگرش ناواقع‌گرایی دینی در دیدگاه زبانی - فرهنگی

رویکرد زبانی - فرهنگی لیندبک را می‌توان صریحاً غیرواقع‌گرا تلقی کرد. براساس این رویکرد، گزاره‌های دینی نشان‌دهنده مابازای عینی خود نیستند؛ بلکه همانند زبان و فرهنگ، نقش ابزاری را بازی می‌کنند که انسان را به سمت تحقق زندگی دینی با اهداف مقدس می‌کشاند.

دین، همانند گویش<sup>۲۸</sup> خاصی است که توصیف واقعیت‌ها، ساختار باورها و تجربه نگرش‌ها، احساسات و گرایش‌های درونی را ممکن می‌سازد. دین، همانند یک فرهنگ یا زبان،<sup>۲۹</sup> یک پدیده‌ای همگانی است که به ذهنیت‌های افراد شکل می‌دهد؛ نه آنکه تجسم آن ذهنیات باشد.<sup>۳۰</sup>

الاهیات پست‌لیبرال، در برابر نگرش واقع‌گرایانه معرفتی و گزاره‌ای، نگاهی رسانه‌ای به دین داشته و تنها جایگاه آموزه‌های دینی را تحقق مهارت‌های لازم برای ایجاد زندگی دینی می‌داند. همان‌گونه که در تبیین دیدگاه زبانی - فرهنگی گفته شد، در این رویکرد، دینی شدن به معنای درونی کردن مجموعه‌ای از مهارت‌ها با تمرین و آموزش است. لئیندبک صریحاً نقش معرفتی گزاره‌های دینی را انکار کرده و مدعی است که معرفت اصلی، معرفتی درباره دین نیست، یا اینکه دین چنین و چنان را می‌آموزد؛ بلکه معرفت اصلی این است که چگونه در چنین یا چنان شیوه، دینی باشیم.<sup>۳۱</sup>

### ارتباط رویکرد زبانی - فرهنگی با رویکرد زبانی ویتگنشتاین

به نظر نگارنده، اندیشه‌های لئیندبک عمیقاً تحت تأثیر ویتگنشتاین (و همفکران او مانند: سوسور) و دیدگاه‌های او درباره زبان است. همان‌گونه که مک‌گراث نیز معتقد است، «این گرایش از نظر فلسفی، مرهون ویتگنشتاین است»<sup>۳۲</sup>. خود لئیندبک نیز در موارد مختلفی از کتاب ماهیت آموزه می‌گوید، که نظریه‌های او با اندیشه‌های ویتگنشتاین (همانند مسئله بازی‌های زبانی) شباهت دارد؛ ولی به نظر می‌رسد، نه تنها این شباهت وجود دارد، بلکه نظریه زبانی - فرهنگی تا اندازه زیادی، از نگرش‌های ویتگنشتاین الهام گرفته است. برای آنکه این تأثیر و تأثر بیشتر روشن شود، ضروری است به اختصار، رویکرد زبانی ویتگنشتاین را تبیین کنیم.

ویتگنشتاین متأخر، با توجه به مشکلاتی که در رویکردهای گذشته در خصوص زبان و معنای زبان (مانند رویکرد تصویری یا نام‌گذاری) دیده بود، درصدد برآمد تا تبیینی از زبان و معنای زبان ارائه کند که بر مشکلات رویکردهای سابق چیره شود. به اعتقاد او، معنای واژه این نیست که بر چیز خاصی دلالت کند یا مطابق با امر خارجی باشد و یا آنکه براساس الگوی «نام‌گذاری» تلقی شود؛ بلکه معنای زبان و یک واژه به کاربرد آن در ساختار خاص خودش بستگی دارد؛ یعنی هر واژه‌ای در بافت کاربردی خودش معنا می‌یابد.<sup>۳۳</sup> در کتاب دستور زبان فلسفی نیز به‌طور روشن‌تر ادعا می‌شود که: «معنای یک واژه، عبارت است از کاربرد آن در زبان».<sup>۳۴</sup> به اعتقاد او، حتی اگر چیزی را نفهمیدیم، باز هم می‌توان با توجه به کاربردی که دارد، معنای آن را دانسته انگاشت. به من می‌گویید: «شما این بیان را می‌فهمید، نه؟ خوب، پس من دارم آن را در معنایی که شما با آن آشنایی، به کار می‌برم». انگار معنا جویی است که واژه را



همراهی می‌کند، که آن را با خود برای هرگونه کاربست می‌برد. مثلاً اگر کسی بگوید: جمله «این، اینجاست» (و در این حال، به چیزی که جلوی اوست اشاره کند)، برایش معنا دارد؛ آن‌گاه باید از خود بپرسد: این جمله، عملاً در چه احوال ویژه‌ای به کار می‌رود؟ آنجا معنا دارد.<sup>۳۵</sup> ویتگنشتاین به فیلسوف سنتی توصیه می‌کند فکر نکند؛ بلکه نگاه کند و ببیند مردم عملاً در جریان زندگی روزمره خود چه کار می‌کنند. توصیف این‌گونه فعالیت‌ها و نه یک نظریه فلسفی اجمالی درباره آنها، تصویری صحیح از واقعیت به دست خواهد داد.<sup>۳۶</sup>

براساس رویکرد ویتگنشتاین متأخر، زبان یک ابزار است. ماهیت ابزار به‌گونه‌ای است که برای کارهای گوناگون استفاده می‌شود. ساخت زبان تعیین‌کننده نوع شناخت و چگونگی تفکر ما درباره جهان خارج است. بر این اساس، نمی‌توان مستقل از دستگاه مفاهیم، درباره جهان به بحث و اندیشه پردازیم.<sup>۳۷</sup> به اعتقاد ویتگنشتاین، انسان در فرایند کاربرد واژه‌ها وارد یک بازی می‌شود که او این بازی را «بازی زبانی» می‌نامد. وی در کتاب *پژوهش‌های فلسفی* تصریح می‌کند که: می‌توانیم کل فرایند کاربرد واژه‌ها را همچون یکی از بازی‌هایی بنگریم که کودکان با آن، زبان مادری خود را یاد می‌گیرند. این بازی‌ها را بازی‌های زبانی می‌نامم و گاهی از یک زبان نخستین به عنوان بازی زبانی سخن خواهم گفت.<sup>۳۸</sup>

به تعبیر هادسون، انسان برای فهم یک واژه به چیزی نیازمند است که ویتگنشتاین آن را «کارآموزی»<sup>۳۹</sup> می‌خواند. این کارآموزی تا اندازه‌ای کارآموزی در کاربردهایی است که واژه‌ها در فعالیت‌های زبانی‌ای مانند سؤال، تسمیه، امر، و... دارند؛ و تا اندازه‌ای کارآموزی در فعالیت‌هایی است، مانند اطاعت امر که واژه‌ها، به تعبیر ویتگنشتاین، با آنها تنیده‌اند. به عبارت دیگر، یادگیری یک زبان، یادگیری بازی است که ویتگنشتاین آن را «بازی زبانی» می‌خواند.<sup>۴۰</sup> او بازی زبانی را تعریف می‌کند به: «یک کل، که مرکب است از زبان و افعالی که زبان با آنها تنیده است. واژه‌ها مانند مهره‌های شطرنج‌اند و معنای یک مهره، همان نقشی است که در بازی دارد».<sup>۴۱</sup>

در نوشته‌های ویتگنشتاین، نمی‌توان صراحتاً دیدگاه او را درباره الاهیات و ماهیت آموزه‌های دینی یافت؛ ولی با توجه به معیارهای کلی که وی درباره همه آموزه‌ها ارائه می‌کند، می‌توان برداشت الاهیاتی او را نیز استخراج کرد. البته برخی همچون هادسون<sup>۴۲</sup> کوشیدند تا با اظهارنظرهای الاهیاتی که توسط شاگردان ویتگنشتاین در قالب درس‌گفتارهای وی نقل شده، نظریه الاهیاتی او را تبیین کنند.

ویتگنشتاین با توجه به مؤلفه‌های یاد شده معتقد است که به دلیل فقدان مفاهیم مشترک و عدم دستیابی به معیارهای داوری مشترک میان بازی‌های زبانی گوناگون زبانی، آنها جدا از یکدیگر و هریک، تابع قواعد خاص خود هستند و داوری مشترک درباره همه بازی‌های زبانی با معیارهای مشترک، امکان‌پذیر نیست. ویتگنشتاین زبان دینی را یکی از انواع بازی‌های زبانی

برشمرده و آن را مشمول داوری‌هایی دانسته که در تبیین اصول فوق درباره بازی‌های زبانی مطرح کرده است. بنابراین:

اولاً جدایی بازی‌های گوناگون زبانی از یکدیگر مستلزم جدایی بازی زبانی دین از بازی‌های زبانی سایر علوم (علم، فلسفه، تاریخ و...) است.

ثانیاً لازمه فقدان مشترک میان بازی‌های مختلف زبانی و عدم امکان داوری مشترک، این است که معیارهای ارزیابی و صدق در هر یک، با دیگری متفاوت باشد. در نتیجه، معیارهای علوم تجربی و انسانی هرگز نمی‌توانند به گزاره‌های دینی سرایت داده شوند. از جمله صفات تعمیم‌ناپذیر از زبان غیردینی به زبان دینی، واقع‌نمایی یا معرفت‌بخشی است.

ثالثاً با توجه به فقدان مفاهیم و معیارهای مشترک و عدم امکان داوری درباره هر بازی زبانی از بیرون آن، به هیچ وجه نمی‌توان از خارج دین درباره آن داوری کرد. تنها راه فهم و شناخت زبان دین، حضور در معیشت دینی است.<sup>۴۳</sup>

ویلیام هادسون در تبیین نظریه باور دینی ویتگنشتاین می‌گوید:

به گفته ویتگنشتاین، آنچه در علوم تجربی یا در تاریخ، شواهد تشکیک‌ناپذیر محسوب می‌شود، در دین کافی نیست تا مرا به تغییر کل زندگیم وادارد. [بلکه] اعتقاد راسخ [مثلاً به روز جزا] از این طریق مکشوف می‌شود که همه چیز را در زندگی او نظم و نسق می‌بخشد، و ضبط و مهار می‌کند. باور دینی استفاده از یک تصویر است، یعنی اینکه کل زندگی‌ات را نظم و نسق بخشد و همواره آن را در پیش‌زمینه تفکرت داشته باشی.<sup>۴۴</sup>

#### وجه اشتراک دیدگاه زبانی - فرهنگی لیندبک با دیدگاه زبانی ویتگنشتاین

نگارنده در این بررسی مدعی تطبیق کامل رویکرد فرهنگی - زبانی لیندبک با رویکرد زبانی ویتگنشتاین نیست؛ لیندبک دقیقاً سخنان ویتگنشتاین را تکرار نمی‌کند و با بررسی دقیق، چه بسا اختلافات نظری نیز با یکدیگر داشته باشند؛ بلکه هدف اصلی، تبیین چارچوب‌های نظری مشترک میان این دو اندیشه است. به نظر می‌رسد، چهارچوبی که لیندبک در تبیین دیدگاه خود عرضه می‌کند، بر یک نگرش ویتگنشتاینی به پدیده زبان و آموزه دینی استوار باشد.

همان‌گونه که خود لیندبک بیان می‌کند، نگاه او به آموزه‌های دینی یک نگاه معرفت‌گرا نیست؛ یعنی آموزه‌های دینی را در بردارنده اطلاعات عمیق درباره واقعیت نمی‌داند؛ بلکه در نظر او، دین (در مرحله اول) یک نظام‌زبانی - فرهنگی است که مجموعه زندگی و اندیشه انسان را شکل می‌دهد. انسان با آموزه‌های دینی می‌تواند شیوه و مهارت زندگی و اندیشیدن را یاد بگیرد. دین رسانه و ابزاری است که به ذهنیات انسان شکل می‌دهد و همانند زبانی است که با شکلی از زندگی متناسب شده است؛ بنابراین، نقش دین برای انسان، یک نقش کاربردی است که مهارت‌هایی را برای زندگی، اندیشیدن و... ایجاد می‌کند. ویتگنشتاین نخست مبنای خودش

را دربارهٔ زبان، به مثابهٔ کاربرد مطرح می‌کند و معنای زبان را به‌طور کلی منحصر در کاربرد آن می‌داند و سپس، کاربرد هر واژه را نوعی بازی زبانی می‌پندارد؛ از جمله، بازی زبانی دین را که به اعتقاد او یکی از دیگر بازی‌های زبانی است.

به اعتقاد لیندبک، برای کسب مهارت و تفکر دینی باید وارد ساختار زبانی دین شد و در بازی زبانی دین شرکت کرد؛ به تعبیر او، ما نمی‌توانیم بدون زبان، توانایی‌های بشری خود را برای اندیشه، فعل و احساس محقق کنیم. دینی شدن، مستلزم توانا شدن در زبان و نظام نمادین یک دین خاص است. دینی شدن، به معنای درونی کردن مجموعه‌ای از مهارت‌ها با تمرین و تعلیم است. انسان یاد می‌گیرد که چگونه احساس کند، کاری انجام دهد و بیاندیشد.<sup>۴۵</sup> این رویکرد، دقیقاً با دیدگاه ویتگنشتاین مطابقت دارد که می‌گفت: کلمات در متن زندگی - یا به گفتهٔ وی - در «صور حیات» معنا دارند؛ بنابراین، کلمات نمی‌توانند به روشنی حامل معنای خود باشند؛ بلکه معنای آنها به وسیلهٔ کل زمینهٔ کنش‌ها و اعمال اثبات می‌شود. برای درک معنای چیزی، باید در نحوهٔ معیشت یا صور حیات و بازی زبانی آن شرکت جست و از آنجا که هر بازی قاعدهٔ خاص خودش را دارد، نمی‌توان از بیرون آن بازی داوری کرد. در نتیجه، به تعبیر لیندبک، «نظام تفسیری» و به تعبیر ویتگنشتاین، «نحوهٔ معیشت یا بازی زبانی» هر دینی است که شرایط فهم معنای آن دین را فراهم می‌کند.

سرانجام، تأکید صریح لیندبک بر نفی هستهٔ مشترک میان ادیان نیز کاملاً با دیدگاه زبانی ویتگنشتاین سنخیت دارد. در نگاه لیندبک، تجربه‌های دینی هستهٔ مشترکی ندارند؛ چون تجربه‌هایی که ادیان به وجود می‌آورند، همان اندازه متفاوت‌اند که نظام‌های تفسیری آنها تفاوت دارند؛ چنان‌که ویتگنشتاین نیز معتقد بود همهٔ بازی‌های زبانی با یکدیگر متفاوت‌اند و قواعد خاص خود را دارند.

### بررسی و نقد

هدف اساسی لیندبک در اتخاذ رویکرد زبانی و فرهنگی به دین، ارائهٔ طرحی جامع بود که بتواند تکثر در معرفت دینی را به مثابهٔ یک اصل مهم و ضروری برای معتقدان توجیه کند. دیدگاه‌های سنتی نوعاً انحصارگرا بوده و به دنبال ارائهٔ معیار واحد درست اندیشیدن بودند؛ زیرا به عقیدهٔ آنها آموزه‌های دینی در بر دارندهٔ اطلاعات حقیقی بوده و در نتیجه، معرفت‌بخش‌اند. تکثر در معرفت دینی، در عالم خارج وجود دارد، ولی تکثر به معنای حقیقت داشتن همهٔ معرفت‌های دینی نیست؛ بلکه باید به دنبال معیارهای جامع و صحیحی برای تشخیص معرفت‌های درست از نادرست بود. براساس این رویکرد، در گفت‌وگوی میان ادیان تنها باید از یک گزینه پیروی شود؛ یعنی در صورتی توافق حاصل می‌شود که تنها یکی از گزینه‌های مورد اختلاف طرفین، صحیح تلقی شود و راهی برای درست بودن هر دو وجود ندارد.

دیدگاه‌های مدرن که عمدتاً تجربه‌گرایند، معرفت دینی را محصول تجربه‌های شخصی افراد می‌دانند. لیبرال‌ها تکثر در معرفت دینی را می‌پذیرند، ولی معتقدند که همه تجربه‌های دینی، گوهری مشترک دارند که در همه ادیان وجود دارد. در نتیجه، تفاوت و تکثر در ادیان، نه بنیادین، بلکه صوری است و همین امر مشترک ادعایی می‌تواند محور گفت‌وگوی بین ادیان باشد.

لیندبک معتقد است هیچ‌یک از رویکردهای گذشته (گزاره‌ای یا تجربی) برای تحقق اهداف بین‌دینی کافی نیستند. رویکرد سنتی برای نگرش وحدت‌گرایانه به ادیان و نظام‌های دینی، هیچ مناسبتی ندارد و رویکرد تجربی نیز تلاش‌هایی را انجام داده است، ولی مبانی آن کامل و غیرقابل خدشه نیست. برای مثال، لیبرال‌ها چگونه می‌توانند هسته مشترک میان همه ادیان و نظام‌های دینی را ارائه کنند.

خود لیندبک، با توجه به اهمیتی که برای وحدت‌گرایی کلیسایی قائل است، اصل تکثر در نظام‌های دینی و معرفت‌های دینی را امری مسلم تلقی کرده است. او معتقد است که کثرت در باورهای دینی، نه امری صوری و ظاهری، بلکه بنیادین است. نمی‌توان شرایطی را تصور کرد که در آن به معرفت دینی واحد و مشترک میان ادیان متفاوت برسیم. وجود اختلاف نه‌تنها حقیقت دارد، بلکه اجتناب‌ناپذیر است.

لیندبک در بحث وحدت‌گرایی کلیسایی خود تأکید می‌کند که نباید به دنبال وحدت در باورهای دینی بود، بلکه باید تبیینی ارائه کرد که بتواند اصل تنوع و تغایر در باورها را به صورت بنیادین تبیین کند.

مطابق با این دیدگاه، نظام دینی در شرایط متفاوت، تجربه‌ها و نگرش‌های جدید دینی را موجب می‌شود؛ بر این اساس، وجود کثرت در باورهای دینی، امری طبیعی بوده و به شکل بنیادینی قابل تبیین است. ادیان مختلف نباید نگران وجود اختلاف‌های جدی باشند؛ زیرا این اختلاف‌ها بر اساس محتوا و داده‌های خود ادیان نیستند؛ بلکه نتیجه طبیعی شرایط متغیری هستند که نظام تفسیری ادیان در آنها واقع می‌شوند.

آیا می‌توان رویکرد زبانی - فرهنگی به دین را به‌منزله رویکردی معتبر پذیرفت؟ به اعتقاد نگارنده، این رویکرد را نمی‌توان مبنایی جامع برای ادیان و نظام‌های دینی تلقی کرد. در ادامه، به اشکالات و نواقص اصلی این طرح اشاره می‌کنیم.

#### ۱. بهترین تبیین!<sup>۴۶</sup>

در این بخش، به این اشکال اساسی - که نه‌تنها بر لیندبک، بلکه بر بیشتر نویسندگان الاهیاتی و برخی از اندیشوران فلسفی غربی، همانند ویگنشتاین وارد است - خواهیم پرداخت. آنها نوعاً در ارائه رویکردهای جدید و نفی رویکردهای گذشته، منطق و شیوه فلسفی را رعایت نمی‌کنند؛

یعنی در مقام مباحث هستی‌شناسی، به بیان یک وجه معقول (بهترین تبیین)<sup>۴۷</sup> بسنده می‌کنند و به اقامه استدلال و دلیل قانع‌کننده نمی‌پردازند.

لیندبک از یک سو بسیار می‌کوشد تا رویکردی را درباره دین و آموزه‌های دینی ارائه کند که بتواند در برابر رویکردهای پیشین ایستادگی کند؛ از سوی دیگر، اصرار دارد که این رویکرد شیوه سومی در قبال دو رویکرد سنتی و لیبرال شمرده شود.

از هر نظریه‌پردازی که چنین ادعایی را مطرح می‌کند، انتظار می‌رود تا هم در نقد دیدگاه‌های رقیب و هم در اثبات دیدگاه خود، استدلال پذیرفتنی و قانع‌کننده‌ای را ارائه کند. تبیین بهتر در جایگاه خودش، از اهمیت بالایی برخوردار است؛ ولی نمی‌تواند بسان استدلال، مبنای قانع‌کننده و کافی را برای پیروی از رویکرد جدید و نقض رویکرد پیشین در اختیار نهد. لیندبک در نقد دیدگاه‌های رقیب، تلاش‌های مختصری انجام داده است که برخی از آنها ارزیابی خواهند شد؛ ولی در مقام دفاع از دیدگاه فرهنگی - زبانی خود نتوانسته استدلالی ارائه کند که بتواند مبنای رویکرد وی واقع شود. در واقع، تمام تلاش لیندبک بر این امر متمرکز شد که تبیین جامعی را برای این نگرش فراهم آورد که به نظر نگارنده، نمی‌تواند به‌تنهایی برای مخاطبان لیندبک، به‌ویژه حامیان رویکردهای رقیب، اطمینان‌آور باشد. حتی اگر استدلال‌های محدود لیندبک در نقد دیدگاه‌های رقیب کافی باشد، این امر نمی‌تواند بدون اقامه استدلال‌های اثباتی، رویکرد پیشنهادی خود را به کرسی بنشاند؛ به عبارت دیگر، ابطال دیدگاه‌های مخالف، مستلزم اثبات دیدگاه خود نیست؛ مگر آنکه پای حصر عقلی در میان باشد که در اینجا چنین نیست.

لیندبک در تبیین دیدگاه فرهنگی - زبانی، با توجه به بررسی‌های انسان‌شناختی جامعه‌شناسی، همچون کلیفورد گیرتز در تلقی دین به مثابه نظام فرهنگی و با توجه به نگرش‌های زبانی فیلسوفان تحلیلی، همچون ویگنشتاین، تبیینی از دین ارائه کرد که براساس آن، دین همانند فرهنگ و زبانی است که نقش رسانه و ابزار را در تحقق زندگی بشری بازی می‌کند. حداکثر می‌توان تبیین لیندبک را معقول و بدون تناقض درونی منطقی تلقی کرد؛ ولی اثبات این رویکرد، نیاز به تلاش‌های بیشتری دارد که به نظر می‌رسد لیندبک از آن فاصله بسیاری دارد. اگر تبیین لیندبک صرفاً انسجام درونی دیدگاه او را اثبات کند، نگرش او چه مزیتی بر رویکردهای رقیب (معرفتی و تجربه‌گرایی) دارد؟ دیدگاه معرفتی - گزاره‌ای سنتی نیز، هم منطقی و هم معقول است. ممکن است لیندبک مدعی شود که او تبیین بهتر و کامل‌تری را نسبت به رویکردهای گذشته در اختیار می‌گذارد؛ ولی تبیین بهتر برای دست‌کشیدن از رویکردهای دیگر کافی نیست. چه بسا رویکردی که بیانگر وجه منطقی خوبی باشد، ولی از مبانی دقیقی برخوردار نباشد؛ یا رویکرد جامعی که هر سه را در برگیرد، مطلوب باشد و یا هر رویکردی بتواند جنبه‌ای از دین را تبیین کند.

خلاصه آنکه به لحاظ روش‌شناختی، شیوه لیندبک در پرداختن به مسائل فلسفی و

معناشناختی پذیرفتنی نیست. اگر لیندبک معتقد است که مبنای وی در پرداختن به مسائل فلسفی و معناشناختی متفاوت و براساس مبنای «بهترین تبیین» است و نه استدلال، در پاسخ خواهیم گفت که هم مبنای «بهترین تبیین» و هم «بهترین تبیین» بودن دیدگاه‌های وی اشکالاتی اساسی دارد.

از سوی، مبنای «بهترین تبیین» پذیرفتنی نیست؛ زیرا اولاً، نتایجی که بر بهترین تبیین مترتب می‌شود، ضروری نبوده و با دیگر دیدگاه‌ها متنافی نیست؛ بر خلاف استدلال که استنتاج یقینی از راه مقدمات اطمینانی قلمداد می‌شود؛ ثانیاً، با توجه به اینکه «بهترین تبیین» منحصر به فرد نبوده و بیش از یک تبیین بهتر قابل تصور است، این مبنا به نسبت انجامیده و هیچ اساس مطمئنی را در اختیار نمی‌نهد؛ ثالثاً، ملاک تبیین‌های بهتر چیست؟ نظریه‌های رقیب منطقاً سازگار نیز می‌توانند مدعی تبیین بهتر بوده و هر یک از این نظریه‌ها، ملاک‌های خاصی را برای «بهترین تبیین» ارائه کنند.

از سوی دیگر، به چه دلیلی دیدگاه‌های لیندبک تبیینی بهتر از رویکردهای معرفتی و گزاره‌ای شمرده می‌شوند؟ به اعتقاد نگارنده، دیدگاه‌های وی از اشکالات مهمی که این نوشتار به آنها اشاره شده است، رنج می‌برد و همین اشکالات می‌توانند قرینه‌ای باشند که ادعای «بهترین تبیین» بودن رویکرد زبانی - فرهنگی، سطحی‌نگرانه و غیرقابل قبول باشد.

## ۲. ماهیت دین یا کاربرد آن

دیدگاه زبانی - فرهنگی لیندبک، دین را به مثابه ابزار و رسانه‌ای می‌پندارد که انسان به واسطه آن می‌تواند شیوه نگرش به جهان، اندیشه و احساس، و تجربه خود را شکل بدهد. به عبارت دیگر، انسان به واسطه دین می‌تواند مهارتی را کسب کند که برای سپری کردن زندگی به آن نیاز دارد. چنان که یادگیری یک زبان و آشنایی با فرهنگی و درونی کردن آن، انسان را قادر می‌سازد تا در آن زبان یا فرهنگ، حضور فعال داشته باشد، دین نیز چنین است. هدف اصلی لیندبک - همان‌گونه که از عنوان اثر مهم او، ماهیت آموزه، پیداست و از بیانات او در خود این کتاب به دست می‌آید - ارائه دیدگاه مستقلی در زمینه ماهیت آموزه، به‌ویژه آموزه‌های دینی است.

وظیفه اصلی لیندبک در مرحله اول این است که نظر خودش را درباره «ماهیت» آموزه‌های دینی بیان کند که این آموزه‌ها از چه سنخ‌اند؛ برای نمونه، وقتی طرف‌داران رویکرد معرفتی به بیان ماهیت آموزه می‌پردازند، دغدغه اصلی آنها این است که اثبات کنند آموزه‌های دینی گزاره‌هایی دربردارنده داده‌ها و اطلاعات حقیقی و مطابق با واقع‌اند و سپس در مرحله بعدی، کاربرد آموزه‌های دینی را مطرح می‌کنند. ولی لیندبک برخلاف عنوان اثر معروفش و برخلاف ادعایی که در خود کتاب مطرح می‌کند، بدون بیان ماهیت آموزه‌های دینی، کاربرد فرهنگی - زبانی را ماهیت آموزه‌های دینی بیان کرده است.

با این توصیف، انتقاد اساسی به لیندبک آن است که او در برابر مثلاً دیدگاه معرفتی - گزاره‌ای که در بیان ماهیت آموزه‌ها، بُعد معرفتی و حکایت از واقع را مهم‌ترین بُعد آموزه‌های دینی تلقی می‌کند، گزینه بدیلی را ارائه نکرده است؛ بلکه تنها به بیان کاربرد آموزه‌های دینی، به منزله فراهم‌کننده مهارت برای دینی شدن، پرداخته است. به اعتقاد نگارنده، رویکرد معرفتی - گزاره‌ای نیز می‌تواند این کاربردی را که لیندبک برای آموزه‌های دینی مطرح کرده است، به مثابه یکی از کاربردهای دین بپذیرد و در عین حال، دیدگاه معرفتی خود را نیز حفظ کند. نه تنها کاربردهایی را که لیندبک مطرح کرده است، بلکه اگر ده‌ها کاربرد دیگر نیز برای آموزه‌های دینی در نظر گرفته شود، نمی‌توانند بیانگر ماهیت آنها باشند. کارکرد آموزه هرچه باشد، ما را از بحث درباره محتوای آموزه بی‌نیاز نمی‌کند. کلمه ماهیت در عنوان کتاب لیندبک این توقع را در مخاطب ایجاد می‌کند که بیش از رویکرد کارکردی مورد نظر نویسنده است و چه بسا عنوان بهتر برای این رویکرد، کارکرد آموزه بود. ضمن اینکه لیندبک روشن نمی‌کند چرا کارکرد نمی‌تواند در طول یکی از دو دیدگاه دیگر مطرح شود، نه در عرض آنها. بنابراین، به نظر می‌رسد که این خلط بین ماهیت و کاربرد دین، در دیدگاه لیندبک وجود دارد.

ممکن است لیندبک از خود دفاع کرده و ادعا کند که یکی از انواع تعاریف، تعریف به کارکرد است و بر همین اساس، ماهیت گزاره‌های دینی را کارکرد آنها معرفی کند؛ ولی در پاسخ وی می‌گوییم که نگرش کاربردی در بیان معنا و ماهیت، امری مناقشه‌پذیر بوده و از اشکالات ذیل برخوردار است.

اولاً اگر معنای هر چیزی به کاربرد آن باشد، پس بدون توجه به کاربرد، نباید هیچ فهمی از آن برای انسان حاصل شود؛ در حالی که واقعاً این‌گونه نیست.<sup>۴۸</sup> بسیاری از واژه‌ها و امور پیرامون ما وجود دارند و آنها را می‌فهمیم، درحالی‌که کاربرد آنها را نمی‌دانیم یا توجهی به کاربرد آنها نداریم. مثلاً ما هیچ کاربردی را برای واژه «سیمرغ» در نظر نمی‌گیریم، حتی وجود خارجی هم ندارد؛ ولی معنای آن را می‌توانیم تصور کنیم.

ثانیاً برخی امور، دارای کاربردهای متفاوت و متغیرند؛ برای نمونه خداوند در آن واحد، هم «رحیم» و هم «جبار» است؛ هم محبت می‌کند و هم خشم. این دو کاربرد برای خدا، در زمان واحد وجود دارند؛ حال باید گفت که ماهیت خداوند چیست؟ آیا ماهیت خداوند به محبت است یا خشم؟ یا به هر دو؟ اگر ماهیت به کاربرد باشد، باید پذیرفت که خداوند دارای ماهیت متضاد است؛ لازمه چنین سخنی این خواهد بود که هر چیزی خودش، خودش نباشد و امری بتواند، هم خودش باشد و هم نباشد که تناقض بوده و هر تناقضی نیز محال است؛ یا اینکه برخی از اوقات، ماهیت خداوند رحمت و محبت است و برخی اوقات خشم و غضب. هیچ یک از این پاسخ‌ها درباره خداوند صحیح نیست. خداوند موجودی است که هم رحیم است و هم جبار و منتقم؛ این دو فعل برای خداوند است. از سوی دیگر، همین که این دو فعل را به خداوند نسبت

می‌دهیم، کاشف از آن است که برای مفهوم خداوند معنایی را تصور کردیم و سپس این امور را به او نسبت می‌دهیم.

خلاصه آنکه بیان کاربرد گزاره‌های دینی، ما را از بیان ماهیت آنها بی‌نیاز نمی‌کند. معناداری امور پیرامون ما ضرورتاً مبتنی بر کاربرد داشتن یا توجه به کاربرد آنها نیست. به عبارت دیگر، معنا اعم از کاربرد است.

### ۳. نسبی‌گرایی

در نگرش فرهنگی - زبانی، دین همانند یک زبان یا فرهنگ، ابزار و رسانه‌ای است که انسان به واسطه آن، مهارت‌هایی را برای پیشبرد زندگی، برخوردار از تجربه، ایجاد نگرش‌های متفاوت و در نتیجه، برای دینی شدن کسب می‌کند. به اعتقاد لیندبک، تغییر یا نوآوری دینی نتیجه کنش و واکنش یک نظام فرهنگی - زبانی با شرایط متغیر است، نه با رشد تجربه‌های جدید. تغییر یافتن، از بین رفتن یا جای‌گزین شدن سنت‌های دینی، به دلیل ترقی شیوه‌های جدید یا متفاوت از احساس درباره خود، جهان یا خدا نیست؛ بلکه به سبب آن است که یک نظام تفسیری دینی (متجلی در رفتار و باور دینی)، نابهنجاری‌هایی را در کاربرد آن سنت دینی در بسترهای جدید به وجود آورده است. تجربه‌های دینی، به معنای احساسات، گرایش‌ها یا عواطف، نتیجه طرح‌های مفهومی جدیدند، نه آنکه سرچشمه آنها باشند.<sup>۴۹</sup>

لازمه رویکرد فرهنگی - زبانی آن است که هر تحول و تغییری در نظام فرهنگی - اجتماعی، موجب پیدایش نگرش‌ها و تجربه‌های جدیدی در انسان می‌شود. وقوع شرایط متغیر، کافی است تا نگرش انسان به جهان، خدا و حقیقت تغییر کند. مسلماً تغییر و تحول در نگرش‌ها و تجربه‌ها، بر شیوه زندگی انسان در جهان تأثیرگذار خواهد بود. بنابراین، انسان در طول زندگی خود می‌تواند باورها و رفتارهای متفاوتی را در خودش درونی کند. وقتی آموزه‌های دینی را همانند زبان و فرهنگ تلقی کنیم، پس همه این باورها و رفتارها باید برای ما حقیقت داشته باشند.

این برداشت از دین، موجب نسبی‌گرایی مطلق درحوزه باورها و رفتارهای انسانی خواهد شد. آیا می‌توان هر اعتقادی یا عملی را که نتیجه نظام فرهنگی باشد، درست تلقی کرد؟ نظام‌های فرهنگی - اجتماعی به اندازه‌ای مختلف و متغایرند که ممکن است به نتیجه‌های متناقضی بیانجامند. چگونه می‌توان چشم خود را به محصول‌های متغایر بسیاری از نظام‌های تفسیری بست و همه آنها را با ارزش برابر انگاشت؟ اساساً در این رویکرد، باور و رفتار بهتر، معنا نخواهد داشت؛ زیرا اگر آموزه‌های دینی همانند زبان یا فرهنگ باشند که در شرایط متغیر، شیوه‌های زندگی متفاوتی را موجب شوند، چه معیاری برای ارزش‌گذاری آنها در نظر گرفته می‌شوند. مهم‌تر از همه آنکه، یک انسان در کنش و واکنش نظام فرهنگی - زبانی با شرایط متغیر می‌تواند تجربه‌ها و نگرش‌های متفاوتی داشته باشد. زمانی نگرش بودایی را برحسب



شرایط زندگی بودایی، زمانی دیگر نگرش مسیحی را بر حسب شرایط زندگی مسیحی، زمانی شیوه مسیحیان انگلستان و زمانی شیوه مسیحیان فرانسه را تجربه کند. این نگرش نسبی‌گرایانه هیچ باور متعهدانه‌ای را در انسان ایجاد نمی‌کند؛ زیرا هر لحظه ممکن است که مهارت و شخصیتی جدید در انسان به وجود آید.

به اعتقاد نگارنده، نباید عوامل هرمنوتیکی را در شکل‌گیری شخصیت و باورهای انسان غیرمؤثر دانست؛ ولی انسان می‌تواند براساس عقل و فطرت سلیم، خود را در شرایط متفاوت زندگی حفظ کرده، تحت تأثیر آنها قرار نگیرد. پرسش مهمی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که شرایط فرهنگی - اجتماعی تا چه اندازه در شکل‌گیری باورهای عمیق و تحول شخصیت خود آنها تأثیرگذار بوده است؟ یک مسیحی که اعتقادات عمیق (و حتی غیرعمیق) درباره خدا و مسیح دارد، هرگز حاضر نمی‌شود صرفاً به دلیل وجود شرایط متغیر فرهنگی - اجتماعی، در باورها و رفتارهای خود تغییرات اساسی ایجاد کند. چرا یک بودایی که در بستر نظام فرهنگی مسیحیان زندگی می‌کند و زندگی در میان مسیحیان، نابهنجاری‌هایی را در به کارگیری سنت دینی او به وجود آورده است، حاضر نمی‌شود خود را تسلیم سنت جدید کرده و شرایط متغیر را بر نگرش‌های خود تحمیل کند؟

به اختصار می‌توان گفت: تلقی زبانی - فرهنگی از دین، لوازم نسبی‌گرایانه‌ای دارد که براساس آن، هر انسانی در شرایط دینی جدید باید تحت تأثیر این شرایط، دین قبلی را رها کند و به دین جدید روی آورد؛ در حالی که این امر با واقع تطابق ندارد.

#### ۴. نقد درون‌دینی نگرش ابزاری و غیرمعرفت‌بخش به دین

لیندبک معتقد است که همه آموزه‌های دینی، همانند زبان، صرفاً نقشی ابزاری دارند و باید به آنها نگاهی کاربردی داشت. بنابراین، نباید دین را همانند گزاره‌های حاوی ادعاهای حقیقی که باید بدان اعتقاد پیدا کرد، تلقی کنیم. همچنین این‌گونه نیست که دین همان تجربه‌های فردی انسان‌ها باشد؛ بلکه دین یک نظام تفسیری است که جامع واژگان و ترکیب مفهومی درونی است که انواع ادعاهای حقیقی را در بسترهای مختلف ایجاد می‌کند. از نظر وی، دینی شدن به معنای درونی کردن مجموعه‌ای از مهارت‌ها به واسطه تعلیم و تمرین است. وی تأکید دارد که معرفت اصلی، معرفتی درباره دین نیست؛ بلکه معرفت اصلی آن است که چگونه در شیوه‌ها و شرایط مختلف دینی باشیم. لیندبک اعلامیه انجیل را - اگرچه پیش از هر چیز، بیان تاریخ باشد - تا جایی دارای معنا و قابلیت می‌داند که به صورت هیئت کلی زندگی و رفتار اجتماعی ظاهر می‌شود.<sup>۵۰</sup>

لازمه سخنان لیندبک آن است که گزاره‌های دینی، واقع‌گرا و معرفت‌بخش نبوده و یا دست‌کم، معرفت‌بخشی آنها اهمیت چندانی ندارد؛ بلکه صرفاً برای نظم و نسق بخشیدن به زندگی انسانی است.

پرسش مهم در اینجا این است که اولاً آیا ادعاهای لیندیک، با خود آموزه‌های دینی سازگار است؟ آیا آموزه‌های دینی در بردارنده ادعاهای ناظر به واقع نیستند؟ آیا می‌توان وجهه اصلی و بنیادین آموزه‌ها را کاربرد فرهنگی - زبانی آنها تلقی کرد؟

به نظر می‌رسد با مطالعه و بررسی اجمالی آموزه‌های دینی در ادیان مختلف، روشن می‌شود که نگرش فرهنگی - زبانی به دین، با آنچه که خود این آموزه‌ها دلالت می‌کنند، سازگاری ندارد. نمی‌توان کاربردهای مختلفی را که از آموزه‌های دینی برداشت می‌شود، انکار کرد و اساساً هدف اصلی دین، هدایت انسان‌ها در مسیر کمال است و همین، خود بزرگ‌ترین کاربرد دین است؛ ولی کاربرد دین تنها یکی از ابعاد مهم دین است که محصول طبیعی ادعاهای ناظر به حقیقت دین، به منزله مهم‌ترین جنبه آن است.

شیوه درون‌دینی در نقد، به واسطه مراجعه به خود آموزه‌های دینی، شیوه‌ای معقول به نظر می‌رسد؛ چون موضوع گفتمان ما همین آموزه‌های دینی است. وقتی بخواهیم ادعاهایی را درباره آنها مطرح کنیم، مسلماً باید با سیاق و فحوای خود آنها نیز سازگار باشد؛ همانگونه که یک دانشمند تجربی وقتی بخواهد ادعای مهمی درباره جهان خارج داشته باشد، پیش از هر چیز، خود آن موجود تجربی و مادی را بررسی می‌کند. به نظر می‌رسد نمی‌توان بدون توجه به مدلول گزاره‌های دینی، هیچ‌گونه نگرشی را درباره آنها به کار گرفت. در اینجا مناسب است برای اثبات معرفت‌بخشی و واقع‌نمایی آموزه‌های دینی به پاره‌ای از آیات کتاب مقدس مسیحیان و قرآن کریم اشاره کنیم.

در بسیاری از آموزه‌های دینی، صراحتاً تعبیری همچون «حقیقت» و «واقعیت» آمده است. برای نمونه، در عهد قدیم در اهمیت تقدیس «سبت» آمده است:

«و یهوه می‌گوید: اگر مرا حقیقتاً بشنوید و در روز سبت هیچ باری از دروازه‌های این شهر داخل نسازید و روز سبت را تقدیس نموده، هیچ کار در آن نکنید. آن‌گاه پادشاهان بر کرسی داوود نشسته و بر اراجه‌ها و اسبان سوار شده، مردان یهودا و ساکنان اورشلیم از دروازه‌های این شهر داخل خواهند شد و این شهر تا به ابد مسکون خواهد بود.»<sup>۵۱</sup>

«لیکن اگر شما مرا به قتل رسانید یقین بدانید که خون بی‌گناهی را بر خویشتن و بر این شهر و ساکنانش وارد خواهید آورد؛ زیرا حقیقتاً یهوه مرا نزد شما فرستاده است تا همه این سخنان را به گوش شما برسانم.»<sup>۵۲</sup>

در قرآن کریم، ۲۴۷ مورد واژه حق به کار رفته است که شاید کمتر از ده درصد آنها به حق، به مفهوم حقوقی آن، مربوط باشد و بسیاری از موارد، معانی دیگری از آن اراده شده است.<sup>۵۳</sup> در بیشتر این آیات، حق به معنای مطابقت با واقع آمده است. قرآن کریم درباره حقیقت داشتن حضرت موسی علیه السلام و رسالتش در برابر مشرکان می‌فرماید: «به موسی علیه السلام وحی کردیم که عصای خویش را بیافکن! ناگهان (به صورت مار عظیمی درآمد که) وسایل دروغین

آنها را به سرعت برمی‌گرفت. (در این هنگام) حق آشکار شد و آنچه آنها ساخته بودند، باطل گشت.<sup>۵۴</sup> همچنین درباره وقوع حتمی قیامت با تأکید می‌فرماید: «هنگامی که واقعه عظیم (قیامت) واقع شود، هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند.»<sup>۵۵</sup> «(آری سوگند به همه اینها) که آنچه به شما وعده شده، قطعاً راست است. و بی‌شک (رستخیز) و جزای اعمال واقع‌شدنی است.»<sup>۵۶</sup> «عذاب پروردگارت واقع می‌شود.»<sup>۵۷</sup> «سپس عذابی که به آنها وعده داده شده به سراغشان بیاید.»<sup>۵۸</sup>

موارد بسیاری از آیات قرآن کریم و عهدین، به اموری اشاره می‌کنند که در خارج محقق شده است و ما تحقق آنها را به وضوح می‌بینیم. همانند:

### پیدایش آسمان‌ها و زمین

«این است پیدایش آسمان‌ها و زمین در حین آفرینش آنها در روزی که یهوه خدا زمین و آسمان‌ها را بساخت.»<sup>۵۹</sup> «او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید...»<sup>۶۰</sup>

### خلقت انسان

«یهوه خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد. و یهوه خدا باغی در عدن به طرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت.»<sup>۶۱</sup> و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم؛ سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم...»<sup>۶۲</sup>

### نعمت علم

همان کس که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد. بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است. همان کس که به وسیله قلم تعلیم نمود. و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد.<sup>۶۳</sup>

### روزی رساندن به موجودات جهان

«آیا کیست که بفهمد ابرها چگونه پهن می‌شوند یا رندهای خیمه او را بداند؛ اینک نور خود را بر آن می‌گستراند و عمق‌های دریا را می‌پوشاند؛ زیرا که به واسطه آنها قوم‌ها را داوری می‌کند و رزق را به فراوانی می‌بخشد.»<sup>۶۴</sup> «ای مردم، پروردگار خود را پرستش کنید؛ آن کس که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید تا پرهیزکار شوید... و [خدایی که] از آسمان آبی فرو فرستاد و به وسیله آن، میوه‌ها را پرورش داد تا روزی شما باشد...»<sup>۶۵</sup>

این آیات و صدها آیات دیگری که از آموزه‌های اساسی دین به شمار می‌آیند، دلالت صریحی دارند بر اینکه ادعاهای حقیقی درباره واقعیت هستند و هرگز نمی‌توان آنها را به مثابه نظام تفسیری تلقی کرد که صرفاً ابزاری برای ایجاد نگرش‌ها و تجربه‌هایند، بدون آنکه خود آنها از واقعیتی حکایت کرده باشند. وقتی آموزه‌ها به بیان پیدایش آسمان و زمین، انسان و حیوان

و... می‌پردازند، دلالت اولیه آنها بر حکایت‌گری از امور واقعی است. وقتی گزاره‌های دینی صریحاً بر حقیقت داشتن مدلول خود تأکید می‌کنند و در برابر کافران هرگونه تردید را مردود اعلام می‌کنند، و یا آن‌گاه که از امور واقعی حکایت می‌کنند که در جهان واقع شده‌اند و ما به روشنی آنها را تجربه می‌کنیم و در زندگی اعتقادی و رفتاری خود آنها را به کار می‌بریم، آیا این آموزه‌ها در مقام بیان صرفاً کاربرد آنها در زندگی‌اند و هدف اصلی آنها، نظم و نسق بخشیدن به زندگی انسانی است؟ زمانی که (برای مثال) قرآن کریم درباره توحید خداوند می‌گوید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (توحید: ۱)، از یک حقیقتی خبر می‌دهد که حتی اگر (بر فرض) هیچ کاربردی هم نداشته باشد دلالت این گزاره بر حقیقت توحید، برای مخاطبان روشن است.

##### ۵. ناواقع‌گرایی و نگرش کاربردی!

لیندبک نقش ابزاری و کاربردی دین را در کسب مهارت دینی‌شدن و شکل‌گیری نگرش و شیوه زندگی می‌داند؛ یعنی معتقد است که انسان می‌تواند بدون اعتقاد به واقعی بودن مدلول گزاره‌های دینی و معرفت حقیقی به آنها، شخصی دینی باشد و روح دین را در زندگی خود محقق کند. به اعتقاد نگارنده، برخلاف دیدگاه‌های غیرواقع‌گرایانه، باور و اعتقاد به حقیقت داشتن ادعاهای دینی، پیش‌فرض ایمان دینی است. شخص باایمان، صرفاً یک ایمان متعصبانه به دین و آموزه‌های آن ندارد؛ بلکه معتقد است اعتقاد او متعلق‌هایی دارد که در خارج، مسلماً تحقق دارند. ایمان عمیق زمانی رخ می‌دهد که انسان برای آن توجیه معقولی داشته باشد و حکایت‌گری گزاره‌های دینی و معرفت‌بخش بودن آنها، شرط اساسی برای توجیه معقول است. آموزه‌های دینی وقتی ناظر به واقع نبوده و صرفاً برای متعهد کردن انسان‌ها بدون داشتن منبع وجودشناختی باشند، اساساً کاربرد خود را از دست می‌دهند. خداپاوران چگونه می‌توانند خود را در برابر امور غیرواقع‌گرایانه متعهد کنند؟ هنگامی که کتاب مقدس نجات‌بخشی عیسی مسیح را بیان می‌کند،<sup>۶۶</sup> ایمان به این نجات‌بخشی، بدون اطمینان به درستی وجودشناختی این عبارت، امکان ندارد. مسیحیان زمانی به مسیح ایمان می‌آورند که نجات‌بخشی مسیح، یک معرفت اصیل مطابق با واقع تلقی شود.

حتی در خود انجیل یوحنا از زبان عیسی تأکید شده است که باید به محتوای پیام من ایمان بیاورید و این، تنها راه رسیدن به نجات است:

آن‌گاه عیسی ندا کرده گفت: آن‌که به من ایمان آورد، نه به من، بلکه به آن که مرا فرستاده است، ایمان آورده است. و کسی که مرا دید، فرستنده مرا دیده است. من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آورد، در ظلمت نماند. و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی‌کنم؛ زیرا که نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم، بلکه تا جهان را نجات بخشم. هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری کند؛ همان کلامی که

گفتم، در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد. زآن رو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم. و می‌دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می‌گویم، چنان که پدر به من گفته است، تکلم می‌کنم.<sup>۶۷</sup>

نکته دیگری که شایان ذکر است، این است که انسان‌ها حاضر نیستند به امری معتقد شوند که واقعاً تحقق ندارد؛ بنابراین، به صاحبان رویکردهای کاربردی به دین (از جمله لیندبک) باید یادآور شد که آموزه‌های دینی حتی تأثیر ابزاری خود را از مطابقت آنها با واقعیت می‌گیرند؛ یعنی اگر اعلام شود که خدا باوران تنها باید به آموزه‌ها ایمان بیاورند و دغدغه معرفتی درباره آنها نداشته باشند، آنها هیچ مسئولیتی در برابر آموزه‌ها از خود نشان نمی‌دهند.

این مسئله نه تنها یک نگرش عقلانی به آموزه‌هاست (یعنی عقلاً خود را مسئول نمی‌بینند)، بلکه از جنبه روان‌شناختی نیز انگیزه برای تعهد و سرسپردگی به دین از بین می‌رود. بسیاری از انسان‌ها به دلیل ترس از جهنم یا شوق به بهشت، از گناه و ظلم دوری کرده و اعمال صالح را انجام می‌دهند. آنها معتقدند که در قیامت، واقعاً بهشت و جهنمی که آموزه‌های دینی بیان می‌کنند، وجود دارد و تنها با همین باور، زندگی سالم و مطابق با دستورات دینی را انتخاب می‌کنند؛ نه با ایمان صرف به این آموزه‌ها و سرسپردگی مطلق به آنها. نتیجه آنکه، مهارت در دینی شدن و شکل‌گیری زندگی دینی انسان‌ها زمانی می‌تواند با ابزار دین محقق شود که انسان‌ها به حقیقت خارجی مدلول این آموزه‌ها باور داشته باشند و اعتقاد به گزاره‌های دینی، بدون رویکرد واقع‌گرایانه، برای تحقق این اهداف سودی نخواهد داشت.

واقع‌گرایان غربی نیز در پاسخ به فیلیپس و کیوپیت، به همین نکته توجه می‌کنند. واقع‌گرایان استدلال می‌کنند که بخش عظیمی از رویه دینی (یا شیوه‌های دینی زندگی) مشروط و منوط به عقایدی واقع‌گرایانه درباره نحوه وجود موجودات است. آیا اگر اعمالی مانند نیایش، پرستش، زیارت و اعمال خیرخواهانه که با اخلاص دینی صریح انجام می‌شود، بر عقایدی واقع‌گو درباره خدا یا امر قدسی مبتنی نباشند، می‌توانند هم‌چنان مفاد و معنای مفروض خود را داشته باشند؟ تفسیرهای ناواقع‌گرایان از نیایش، استفاده از متون مقدس و دیگر اعمال دینی، پایه معقولیت و صحت این اعمال را سست می‌کند. اگر صدق عینی این باور را نپذیرفته باشیم که ممکن است واقعیتی الهی موجود باشد که می‌تواند به ما کمک کند، چرا از خداوند کمک بطلبیم؟<sup>۶۸</sup>

## ۶. وحدت‌گرایی و ماهیت گزاره‌های دینی

لیندبک اصرار دارد که دیدگاه او می‌تواند یک معیار کلی مبتنی بر مبانی فلسفی برای تعیین ماهیت آموزه باشد، ولی همچنان که خودش در موارد زیادی می‌گوید، دیدگاه وی، برای تأمین اهداف وحدت‌گرایانه پدید آمده است. خوانندگان کتاب ماهیت آموزه به روشنی پی خواهند برد که دغدغه لیندبک در سرتاسر این اثر مهم، بیشتر اجتماعی است تا فلسفی.

پیش‌فرض لیندبک این است که اختلافات اساسی در ادیان و به‌ویژه کلیساهای مختلف مسیحی، در تبیین فلسفی ماهیت آموزه‌های دینی ریشه دارد و با گرفتن رویکرد فلسفی متناسب با وحدت‌گرایی کلیسایی، می‌توان بر این مشکلات پیروز شد.

این پیش‌فرض به صورت کلی پذیرفتنی نیست؛ زیرا چه بسا ممکن است عوامل دیگری در شکل‌گیری اختلافات آموزه‌های نقش داشته باشند. برای نمونه، روش‌های متفاوت در معرفت‌شناسی دینی در پیدایش آموزه‌های مختلف نقش عمده‌ای دارند.

ایمان‌گرایان مسیحی، در برابر ابهام‌های اساسی موجود در بنیادی‌ترین باورهای مسیحیت، از جمله تثلیث، معتقدند که ضرورتی ندارد در خصوص آنها پذیرش عقلانی داشته باشیم؛ بلکه باید صرفاً به آنها ایمان بیاوریم، بدون آنکه به خطاهای احتمالی آنها توجهی کنیم. کسی که چنین نگاهی به آموزه‌های مقدس داشته باشد، هرگز حاضر نمی‌شود به آموزه‌های دیگری که مخالف عقاید اوست، اعتنایی کرده یا با بحث‌های استدلالی به ائتلاف و وحدت برسد. یک مسیحی ایمان‌گرا هرگز حاضر نمی‌شود باور به تثلیث را از دست بدهد.

در برابر ایمان‌گرایان، عقل‌گرایان معتقدند که دست‌کم آموزه‌های بنیادین (همانند تثلیث یا توحید) باید بر اساس استدلال‌های عقلانی بررسی شده و تنها باورهای موجه (به لحاظ عقلانی) می‌توانند مبنای معرفت دینی قرار بگیرند. همچنین، خود عوامل اجتماعی و تاریخی می‌توانند از مهم‌ترین علل اختلاف‌های آموزه‌های شمرده شوند. بر اساس جریان‌شناسی تاریخی، شکل‌گیری ادیان یا فرقه‌های متفاوت تا حد زیادی از عوامل فرهنگی - اجتماعی نظیر قبیله‌گرایی، دنیاگرایی، نژادپرستی، قدرت‌گرایی و... ناشی شده است. البته در این قسمت، قصد بر آن نیست که همه عوامل اختلافات آموزه‌های بررسی شود؛ بلکه مقصود، بیان این نکته است که پیش‌فرض لیندبک پذیرفتنی نیست. از سوی دیگر، با وجود این عوامل، به ویژه عوامل اجتماعی، حتی اگر رویکرد زبانی به دین را اتخاذ کنیم، باز هم غرض وحدت‌گرایی محقق نمی‌شود. وقتی انسان‌ها به دلیل عوامل اجتماعی نخواهند در برابر حقیقت کرنش کنند، چگونه رویکرد کاربردی به دین می‌تواند وحدت را برای آنها به ارمغان آورد؟

### نتیجه‌گیری

نتیجه آنکه، لیندبک تلاش زیادی انجام داده تا بتواند مبنایی الهیاتی برای وحدت‌گرایی فراهم کند، ولی، همچنان که در نقد دیدگاه‌های وی گفته شد، دیدگاه‌های وی از اشکالات فراوانی رنج می‌برد. نگرش ناواقع‌گرانه زبانی فرهنگی در معرفت دینی را باید آخرین تلاش‌های غرب برای مقابله با مشکلات برآمده از ساختارهای نادرست فکری مسیحیت تلقی کرد. اشتباه اساسی الهیات پست‌لیبرال در این امر نهفته است که آنها، به جای آنکه تسلیم حقیقت واحد و در جستجوی دین حقیقی واحد باشند، تلاش کرده‌اند تا با تغییر در مبانی الهیاتی و معرفت‌شناختی، تعارض‌های موجود میان ادیان و فرق را پذیرفته و به نوعی تبعیت از همه آنها را به یک اندازه موجه جلوه دهند.

پی‌نوشت‌ها .....

۱. معرفی الاهیات پست‌لیبرال در مقاله‌ای توسط نگارنده با عنوان «بررسی مسئله صدق در الاهیات پست‌لیبرال» در معرفت فلسفی، ش ۲۲ به چاپ رسیده است.
2. The Nature of Doctrine: Religion and Theology in a Postliberal Age.
۳. با توجه به اهمیت کتاب ماهیت آموزه، تألیف جورج لیندبک، این اثر مهمترین منبع تبیین اندیشه‌های لیندبک در مقاله حاضر می‌باشد؛ همچنانکه منابع غربی که به تبیین الاهیات پست‌لیبرال پرداختند، به همین کتاب لیندبک استناد کرده‌اند.
4. Alister E, McGrath, A Scientific Theology, v2(Reality), p.39.
5. Paul J. Dehart, The Trial of the Witnesses: The Rise And Decline of Postliberal Theology, Blackwell Publishing, p.1-2.
6. Cognitive-propositional
7. Experiential-expressive
8. Ibid, p.16.
9. Schleiermacher
10. Ibid.
11. George A, Lindbeck, The Nature of Doctrine: Religion and Theology in a Postliberal Age, p.17.
12. Interpretive schemes
13. Narratives
14. Ibid, p.32.
15. Idiom
16. Ibid, p.33
17. Nancy Murphy, Anglo- American Postmodernity, p.115.
18. George A. Lindbeck, ibid, p.33.
19. Ibid, p.34.
20. Ibid, p.37.
21. Ibid, p.34.
22. Ibid, p.35.
23. Ibid, p.36.
24. Ibid, p.39.
25. George A. Lindbeck, ibid, p.40.
26. Ibid.
27. Ibid, p.41.
28. Idiom
29. language
30. Ibid, p.33
31. Ibid, p.35.
32. Alister E. McGrath, Ibid, preface, p.2.
۳۳. لودویگ ویتگنشتاین، پژوهش‌های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، ص ۲۹.
۳۴. روی هریس، زبان، سوسور و ویتگنشتاین، ترجمه اسماعیل فقیه، ص ۴۵.
۳۵. لودویگ ویتگنشتاین، پژوهش‌های فلسفی، ص ۱۰۳.
۳۶. اورام استرول، فلسفه تحلیلی در قرن بیستم، ترجمه فریدون فاطمی، ص ۲۰۸.
۳۷. ابوالفضل ساجدی، زبان دین و قرآن، ص ۵۵ / بریان مگی، فلاسفه بزرگ، ترجمه عزت‌الله فولادوند، ص ۵۴۰.
۳۸. لودویگ ویتگنشتاین، پژوهش‌های فلسفی، ص ۳۳.
39. Training
۴۰. ویلیام دانالد هادسون، لودویگ ویتگنشتاین، ربط فلسفه او به باور دینی، ترجمه مصطفی ملکیان، ص ۹۷.
۴۱. همان.
42. Hudson
۴۳. ویلیام دانالد هادسون، لودویگ ویتگنشتاین، ربط فلسفه او به باور دینی، ص ۲۳-۲۴.
۴۴. همان، ص ۱۱۱-۱۰۹.
45. George A. Lindbeck, *The Nature of Doctrine*, p.35-36.
46. best explanation.
۴۷. مراد از تبیین در اینجا، تبیین مصطلح نیست که به چرایی فرضیه مورد قبول نیز می‌پردازد، بلکه مراد از تبیین در بحث ما صرفاً توضیح و ارائه یک وجه معقول و قابل فهم است که می‌تواند یکی از گزینه‌های معقول و بدون تناقض منطقی باشد، نه آنکه همانند استدلال از مقدمات و نتایج قطعی برخوردار باشد که بدیل‌های دیگر خود را نقض کرده و به نحو مستدل قابل پذیرش باشد.
۴۸. رک: ابوالفضل ساجدی، زبان دین و قرآن، ۵۶-۵۴.
49. George A. Lindbeck, *The Nature of Doctrine*, p.39.

۵۱. ارمیا/۲۶-۲۴: ۱۷  
 ۵۲. ارمیا/ ۱۵: ۲۶  
 ۵۳. محمدتقی مصباح، *نظریه حقوقی اسلام*، ص ۶۸.  
 ۵۴. اعراف: ۱۱۸-۱۱۷  
 ۵۵. واقعه: ۲-۱  
 ۵۶. ذاریات: ۶-۵  
 ۵۷. طور: ۷.  
 ۵۸. شعراء: ۲۰۶  
 ۵۹. پیدایش/ ۴: ۲  
 ۶۰. حدید: ۴.  
 ۶۱. سفر پیدایش/ ۸-۷  
 ۶۲. مومنون: ۱۵-۱۲  
 ۶۳. علق: ۵-۲  
 ۶۴. ایوب/ ۳۱: ۳۶-۲۹  
 ۶۵. بقره: ۲۲-۲۱  
 ۶۶. وه که خداوند ما چه مهربان و پرمحبت است! او نشان داد که چگونه به او ایمان بیاورم و از محبت عیسی مسیح لبریز شوم. این حقیقت چقدر عالی است و چقدر آرزو دارم همه آن را بپذیرند که عیسی مسیح به جهان آمد تا گناهکاران را نجات بخشد. (اول تیماتائوس: ۱: ۱۴-۱۵)  
 ۶۷. یوحنا/۱۲: ۴۹-۴۴  
 ۶۸. چارلز تالیا فرو، *فلسفه دین در قرن بیستم*، ص ۹۳.

## منابع

### کتاب مقدس

- استرول، اورام، *فلسفه تحلیلی در قرن بیستم*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳.  
 تالیا فرو، چارلز، *فلسفه دین در قرن بیستم*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۲.  
 ساجدی، ابوالفضل، *زبان دین و قرآن*، قم، مؤسسه امام خمینی قدس سره، ۱۳۸۳.  
 مصباح، محمدتقی، *نظریه حقوقی اسلام*، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، چ دوم، ۱۳۸۰.  
 مگی، بریان، *فلاسفه بزرگ*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۲.  
 ویتگنشتاین، لودویگ، *پژوهش‌های فلسفی*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.  
 هادسون، ویلیام دانالد، لودویگ ویتگنشتاین، *ربط فلسفه و به باور دینی*، ترجمه مصطفی ملکیان، تهران، گروس، ۱۳۷۸.  
 - هریس، روی، *زبان، سوسور و ویتگنشتاین*، ترجمه اسماعیل فقیه، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱.  
 Dehart, Paul J., *The Trial of the Witnesses: The Rise And Decline of Postliberal Theology*, Blackwell Publishing, 2006.  
 Lindbeck, George A., *The Nature of Doctrine: Religion and Theology in a Postliberal Age*, Philadelphia, westminster, 1984.  
 McGrath, Alister E., *A Scientific Theology, v2(Reality)*, T&T Clark Ltd, 2002.  
 Murphy, Nancey, *Anglo – American Postmodernity*, Oxford:1997